انزوا و طردشدگی در داستان‌های مجموعه «تیغ خورشید» دونال رایان

چشم‌اندازی به حاشیه

پیام حیدرقزوینی: داستان‌هایی که در مجموعه «تیغ خورشید» دونال رایان گرد آمده‌اند، گرچه داستان‌هایی به‌هم‌پیوسته نیستند اما ویژگی‌های مشترکی تمام آنها را به هم پیوند داده و نوع نگاه ویژه نویسنده را به جهان پیرامونش به تصویر کشیده است. این داستان‌ها اغلب در فضای ایرلند روستایی می‌گذرند و آدم‌های قصه‌ها نیز کم‌وبیش به اعماق همین فضا تعلق دارند. فضایی که در بیشتر داستان‌ها تیره و تلخ و همراه با خشونت است و شخصیت‌هایی حاشیه‌ای، ازخودبیگانه، منزوی و تک‌افتاده را در چنین فضایی نشان داده است. به عبارتی، داستان‌های «تیغ خورشید» بیش از هر چیز به تنهایی، انزوا، خشونت، اندوه و امیدهای ازدست‌رفته پرداخته‌اند و غالبا در فضایی تاریک و ناامیدکننده روایت می‌شوند. تقریبا تمام شخصیت‌های این داستان‌ها با شکلی از تنهایی و انزوا درگیرند. همچنین بسیاری از داستان‌ها به تأثیرات خشونت، چه خشونتی که خود آدم‌ها مرتکب شده‌اند و چه خشونتی که توسط محیط پیرامون بر آنها تحمیل شده، پرداخته‌اند. البته در میان فضای تاریک و تلخ، لحظاتی از ارتباط انسانی و امید نیز وجود دارد. داستان «دردسر» نمونه خوبی برای نشان‌دادن برخی دغدغه‌های اصلی دونال رایان در «تیغ خورشید» است. داستانی که در آن خشونت آشکار و پنهان جهان پیرامون نسبت به آدم‌هایی حاشیه‌ای به تصویر کشیده شده است. «دردسر» روایتی است که از زاویه دید دختربچه‌ای بیان می‌شود که هم‌زمان چند موقعیت بحرانی را تجربه می‌کند. او همراه پدرش به یک تعمیرگاه که بیشتر شبیه به ضایعاتی است، می‌رود و در همان ابتدا می‌فهمد که به خاطر ظاهر پدرش که نشان‌دهنده فقرشان هم هست در معرض مواجهه با بحران قرار دارد: «چیزی در دلم می‌سوخت. بابا همین‌جوری هم قیافه‌اش شبیه دیوانه‌ها بود؛ پوست دستش از جابه‌جا کردن سیم‌پیچ‌ها و استارت ماشین قدیمی و جدید و نیمه‌کهنه، دو، سه باری رفته بود...». پدرش مردی سابقه‌دار است که پیش از ازدواج قول داده آدم شریفی باشد: «او تقریبا همیشه به قولش عمل کرده بود و آن زمانی هم که قولش را می‌شکست، به این دلیل بود که چاره دیگری نداشت. گاهی دردسر پیدایش می‌کرد و فرقی نداشت بابا چقدر تلاش کرده بود تا از سر راهش کنار برود». مرد این بار و در این تعمیرگاه یا باید از قید پولش بگذرد یا به هر طریقی که می‌تواند پولش را پس بگیرد. چاره‌ای جز دعواکردن ندارد و این‌چنین، دختر ناگهان از جهان کوکانه‌اش خارج می‌شود و در معرض خشونتی قرار می‌گیرد که دیگر رهایش نمی‌کند. پدرش را پیش چشمانش تحقیر می‌کنند و آزار می‌دهند و سرانجام دستگیرش می‌کنند و او شاهد ستمی است که بر پدرش اعمال می‌شود؛ با این حال خشونت اصلی نه توسط پلیس و کارکنان تعمیرگاه، بلکه توسط مشتری زنی صورت می‌گیرد که در تعمیرگاه منتظر نشسته و مجله می‌خواند: «او زیبا بود و بوی خوبی هم می‌داد... نگاهش را به من دوخته بود و لبخند می‌زد و از کفش‌های کانورسم تعریف کرد و من هم از موهایش تعریف کردم». پس از دعوا و تنشی که در تعمیرگاه رخ می‌دهد، زن می‌خواهد دختربچه را از محل دعوا دور کند و او را برساند و وقتی می‌پرسد که او کجا زندگی می‌کند، ناخودآگاه جایگاه دختر را به یادش می‌آورد و او یکباره خود را متعلق به جهانی دیگر می‌بیند. وقتی دختر نام محله‌شان را می‌گوید زن تعجب می‌کند که آنها اصلا در خانه زندگی می‌کنند. در تصور زن، آنها دوره‌گرد و کولی‌اند و قاعدتا باید در کاروان زندگی کنند و می‌گوید «این رسمه که کولی‌ها همیشه توی کاروان زندگی کنن». همین یک جمله زن، تمایز میان دختر و جهان پیرامونش را پررنگ می‌کند: «از آن روز حرف‌های زیادی، درست یا غلط، درباره خودم شنیدم که با اطمینان گفته شدند و در صدای گوینده‌شان کوچک‌ترین ردی از شک و تردید شنیده نمی‌شد، اما طوری گفته می‌شد که می‌فهمیدی گوینده درباره او باوری دارد؛ باوری که تا دنیا دنیاست، هیچ حقی به آن ندارد. اما آن بار بیش از همه و عمیق‌تر به من نفوذ کرد. تا پیش از آن هرگز کلمه‌هایی این‌چنین نشنیده بودم؛ کلمه‌هایی که شباهتم به دیگران را از من گرفته و مرا از این اینکه خودم بودم، متأسف کردند». موقعیت طردشدگی و تمایز اجتماعی با این اتفاق به‌عنوان بخشی از هویت دختربچه چنان برایش درونی می‌شود که آن را در بزرگسالی هم نمی‌تواند رها کند: «با اینکه بزرگ شده‌ام و هنوز هم برای چندسالی بزرگ‌تر خواهم شد تا ۱۸ یا ۱۹ساله شوم، هرگز با غروری که تا قبل از آن روز راه می‌رفتم، راه نخواهم رفت. تا قبل از اینکه آن خانم به من نگاه کند و مرا در دسته دیگری بگذارد و کوچکم کند و مرا از خودش، بی‌اینکه حتی بداند، پاک کند و حتی لحظه‌ای هم به ذهنش نرسد که جز مهربانی کاری در حق من کرده باشد. راه و رسم بعضی چیزها همیشگی است؛ مثل جریان رودخانه، سبزی چمن، یا دردسری که بابا را دنبال کند یا برق سرسخت باور در چشمان مردم». داستان «دردسر» مثل برخی دیگر از داستان‌های مجموعه «تیغ خورشید» با نگاهی انتقادی به باورهای کهنه‌ای که ریشه در گذشته دارند پرداخته است. جمله ابتدایی داستان اشاره‌ای است به تعصبات اجتماعی و سنتی که اگرچه می‌توانند ظاهری فریبنده داشته باشند اما در بطن آنها خشونت و طردی اجتماعی نهفته است. کلیشه‌ها و تعصبات فرهنگی یا طبقاتی با گذر زمان هم کم‌رنگ نمی‌شوند و سطر نخست داستان آنها را با چیزی طبیعی مقایسه می‌کند: «راه و رسم بعضی چیزها درست مثل آبی آسمان است؛ همیشگی». روایت اول‌شخص داستان‌های «تیغ خورشید» از ویژگی‌های قابل توجه کتاب است. روایتی که با تسلط، ذهنیت شخصیت‌هایی از اقشار و طبقات مختلف جامعه را به تصویر کشیده و زبانی مختص به خود آنها آفریده است. به‌جز داستان «دردسر» برخی دیگر از داستان‌های «تیغ خورشید» هم در فضای مکان‌هایی سنتی از ایرلند می‌گذرند و شخصیت‌هایشان آدم‌هایی واقعی از لایه‌ها و طبقات مختلف اجتماعی هستند. در این داستان‌ها با جامعه‌ای سنتی و روستایی در جهان قرن بیست‌ویکم روبه‌روییم و در آنها خبری از کلان‌شهرهای جهان جدید نیست. این داستان‌ها روایتی از دنیای در حال زوال به دست داده‌اند؛ جهانی که در حال ازهم‌پاشیدن است و آدم‌هایش به شکل‌های مختلف در معرض تحقیر و به حاشیه رانده‌شدن قرار دارند. دونال رایان، نویسنده معاصر ایرلندی است که چندین رمان و یک مجموعه داستان نوشته و پیش از این رمان «قلب چرخان» او هم به فارسی منتشر شده بود. تمام آثار رایان در ایرلند با استقبال خوانندگان و منتقدان روبه‌رو شده‌اند و یکی از آثارش در سال ۲۰۲۵ برنده جایزه اورول هم شده است. همچنین در سال ۲۰۲۱ او نخستین ایرلندی‌ای بود که برنده جایزه مونه برای ادبیات اروپایی شد.

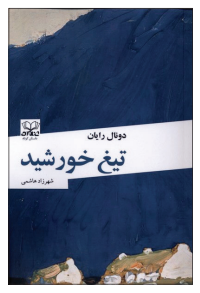

تیغ خورشید
دونال رایان
ترجمه شهرزاد هاشمی
نشر عنوان

شکل‌های زندگی: درباره «لولیا» نوشته احمد هاشمی

تأملات دهه شصت

نادر شهریوری (صدقی)

طنز، انسانی است، جز انسان هیچ حیوانی نمی‌خندد، اما خنده‌اش نه به‌خاطر وجد یا سرخوشی، بلکه خنده‌ای است از فرط شکست، تا به آنچه ناشاد است بخندد و این همان کاری است که راوی داستان «لولیا» می‌کند. او نمی‌خندد اما حال‌وهوایی به وجود می‌آورد که خواننده را به عالی‌ترین خنده‌ها وا می‌دارد: خنده خنده‌ها، خنده‌ای برآمده از استیصالی که نه راه به پیش دارد و نه راه به پس. هرگاه رمان را داستانی در نظر آوریم که موقعیت آدمی را در جهانی ازهم‌گسیخته و بیگانه نمایان می‌سازد، دنیایی که انسان‌ها در آن سرگردانند و به آنچه آرزو دارند نمی‌رسند، انسان‌هایی که میان خواستن و نتوانستن یا میان گذشته سپری‌شده و آینده‌ای که هنوز شکل نگرفته مردند؛ در این صورت «لولیا» نوشته احمد هاشمی یک «رمان» -به معنای آنچه گفته شد- به حساب می‌آید، زیرا موقعیت «انسان مسئله‌دار» را مطرح می‌کند. در این رمان با سه نسل از جامعه ایران سروکار پیدا می‌کنیم که زبان هم را نمی‌فهمند، گویی از سه جهان مختلف‌اند. نسل اول نسلِ آرمان‌گراست، در این نسل اگرچه افراد بسی کوچک‌تر از جهان پیرامون خود هستند اما بزرگی جهان را چندان جدی نمی‌گیرند و می‌کوشند جهان را مطابق ایده‌های خود بسازند. این افراد در ایدئالیستی قوی غوطه‌ورند اما اهمیتی نمی‌دهند و همین که با ایده‌هایشان زندگی می‌کنند به جهان کوچک خود رونق می‌دهند. درویش در «لولیا» نماینده چنین نسلی است، او اگرچه مانند دوستان و رفقای هم‌نسلش هزینه چندانی برای تحقق آرمان‌هایی که در جوانی به آنها تعلق‌خاطر داشته نداده اما همچنان خود را وامدارشان می‌داند و می‌کوشد با همان حال‌وهوا و دستچین خاطره‌ها، هویت کنونی‌اش را به آن دوران پیوند بزند. او در این تلاش کم‌وبیش موفق است، زیرا غلظت ایده‌ها به حدی است که تتمه‌ای از آن نیز می‌تواند آدمی را سرپا نگه دارد. نسل بعدی که راوی و دوستان دانشجویش در دانشکده کشاورزی بیانگر آن‌اند، در موقعیتی متفاوت‌تر از نسل اول قرار دارند. این نسل که مازیار (راوی) تجسم کامل دغدغه‌های آن است، می‌کوشد با واقع‌بینی یا درحقیقت با نوعی تسویه مجعول به میراث گذشته واکنش نشان دهد و در همان حال رابطه‌ای عقلانی با جامعه برقرار کند. امواج فردگرایی و الگوی «آدم موفق» چنان پیش‌روی این نسل چشم‌نوازی می‌کند که آنها را تنها به پیشرفت ترغیب می‌کند تا موقعیت اقتصادی و اجتماعی خود را ارتقا بخشند. در این نسل با مسابقه‌ای مواجه می‌شویم که بیشتر شبیه به دوی صد متر است و نه دوی استقامت، زیرا این نسل در عین حال که با یکدیگر مراوده‌ای دائم دارند اما برایشان آینده شخصی خودشان مهم است، هرچند راوی موقعیتی متفاوت دارد و چنان‌که خود می‌گوید «مدت‌هاست حسابش را با دنیا صاف کرده است» و به همین خاطر گاه با تأمل و احساس مسئولیت بیشتر با دوستان و دیگران روبه‌رو می‌شود. بعد از این با نسلی متأخرتر، جوان‌تر و آینده‌دارتر مواجه می‌شویم. نسلی که جوانانش این بار برخلاف نسل اول خود را بسی بزرگ‌تر و محق‌تر از جهانی می‌دانند که در آن زندگی می‌کنند. نسلی خودباور که می‌کوشد فراتر از محدودیت‌های اجتماعی عمل کند تا زندگی مطابق خواسته‌هایش پیش برود. تهمینه (برادرزاده راوی) تا حدودی بیان چنین نسلی است. راوی چندان چیزی درباره‌اش نمی‌گوید چون نمی‌تواند تصوری از آن نسل داشته باشد. او وصف‌الحال چهل‌ساله‌ها یا چنان که خود می‌گوید نسل دهه شصتی‌هاست، در حالی که تهمینه دو دهه از او جوان‌تر است.

راوی ماجرا را با طنزی عمیق جلو می‌برد، طنزی واقعی اما تلخ که آن را در کوران زندگی مشاهده می‌کند، گویا می‌داند و از پیش هم می‌داند که زندگی «قالب کابوس گنگی خالی از مفهوم»[1] است و حتی عشقش به لولیا (دختر اسپندفروش) نیز به شکست می‌انجامد، اما می‌خواهد باز به شکست‌خوردن ادامه دهد. درباره راوی می‌توان بیشتر از این سخن گفت، گو اینکه گذشته پرحادثه‌ای داشته باشد اما ذهنی سیال دارد. به خاطر تصورات و خیالاتش پدیده‌ای قابل تأمل است، زیرا تصاویری نه‌چندان شفاف ولی مبهم از گذشته و آینده او را در معرض تردیدهای دائمی قرار می‌دهد. در کل نوعی «وجدان معذب» یا بهتر گفته شود «آگاهی ناشاد و نگون‌بخت» است، از آن نوع آگاهی که بیشتر مایه رنج است تا آسایش خاطر، اما راه گریزی ندارد: «وز بهشت آرزوها دور».[2] راوی از طرفی با روایت مبهم و رمانتیک از گذشته‌ای که متأثر از آن است و آن را در شخصیت درویش می‌بیند، دست‌به‌گریبان است، گو اینکه این رابطه چندان ساده برقرار نمی‌شود، زیرا «انتقال تجربه» به علت گسست نسلی در زندگی و زمانه راوی به‌طور مخدوش انجام می‌شود؛ و از طرفی دیگر به واسطه آنکه نمی‌تواند تخیلاتی در افق‌های دورتر داشته باشد و از اکنون هم‌نسلان خویش فاصله بگیرد، ارتباطش با نسل‌های جلوتر از خود نیز ممتنع می‌شود. اتفاقا استیصال راوی که نه راه به پیش دارد و نه به پس، همانا تلاش بی‌وقفه اوست تا میان گذشته، حال و آینده نوعی اتصال به وجود آورد، زیرا گمان می‌برد که برای «وصل‌کردن» آمده، پس می‌کوشد دست به کاری محال بزند، یعنی سه نسل از گذشته، حال و آینده را در ارتباطی پیوسته قرار دهد، در حالی که خود در موقعیتی ناپیوسته قرار دارد و جایای محکمی ندارد. این مسئله باعث نارضایتی‌اش می‌شود، از همین رو به درویش می‌گوید «چرا من باید از همه‌جای زندگی‌ام ناراضی باشم و شما به همه گذشته‌تان افتخار کنید؟». راوی برای خیالات خود نمی‌تواند افق‌هایی به سمت‌وسوی رهایی پیدا کند، زیرا این کار نیازمند توهم یا لااقل نوعی تخیل است که برای «واقعیت»، مازادی اضافه بر واقعیت در نظر گیرد، در حالی که نسل دهه شصت که راوی روایتگر آن است بری از توهم‌اند و می‌کوشند با پیرامون خود واقع‌بینانه برخورد کنند. درست در این تناقض لاینحل است که راوی که خود را گاه در گذشته و آینده سرگردان می‌یابد، به سرزنش خود می‌پردازد و بی‌آنکه چندان گناهی مرتکب شده باشد خود را گناهکار می‌داند و به خود می‌گوید که هرچه بلاست در این چهل سال عمر سپری‌شده بر او نازل گردیده، نه‌فقط نداشتن که در داشتن نیز موفقیتی به دست نیاورده و در تجربه‌های عشقی و ازدواج نیز ناموفق بوده و در هر حال به جایگاه تثبیت‌شده نرسیده، طرفه آنکه در تمامی این مدت راوی در میان دوستان سنگ زیرین آسیا بوده است. اما جز نوعی تأملات ذهنی و آگاهی‌های بدون کاربرد، دستاوردی نداشته است و تنها آواها یا دغدغه‌هایی از گذشته است که دست از سر او برنمی‌دارد و او را به استیصال می‌کشاند. آگاهی بر استیصال بر ابعاد استیصال می‌افزاید و ایدئالیسم او را نیز تشدید می‌کند. در این میانه تنهایی و تب ناشی از کرونا که او را خانه‌نشین کرده، مزید بر علت هم می‌شود و به هذیان‌ها و خیالاتی منتهی می‌شود که بیشتر مایه‌های شدیدا فلسفی پیدا می‌کند. روز دهم کرونا به این دستاورد مهم فلسفی می‌رسد که گویا «حقیقت دروغی است که ما با خیال باورش می‌کنیم» و سپس پا را فراتر می‌گذارد و به این باور می‌رسد که چه‌بسیار «دنیای بیرون زاییده تخیل ماست». در پی چنین خیالاتی ناگزیر نسل‌گرا می‌شود، به این معنا که «دیگر حتی محال است بشود فهمید که چه کسی راست می‌گوید و کی دروغ». این‌گونه تأملات از یک طرف و تنهایی که بر انزوایش افزوده از طرف دیگر، آن هم در دنیایی که هر شخص می‌کوشد تنها گلیم خود را از آب بیرون بکشد و آینده‌ای کاملا شخصی برای خود و خانواده‌اش دست‌وپا کند، راوی را که در عین حال اندیشه‌ورز نیز هست به نظریه‌پردازی می‌کشاند. این بار راوی در مقام یک نظریه‌پرداز، به تأملاتی درباره «ایده زوال» در جامعه کنونی و سپس در پی آن به «تشکیک در روایت‌های کلان» می‌پردازد و دقیقا در پی چنین تشکیکی است که در یک فرافکنی تام‌وتمام درویش را نمادی از روایتی کلان تلقی می‌کند و در نهایت او را به این متهم می‌کند که چرا از ایده‌های کلان خسته نمی‌شود. «...ایده بزرگ، امید نامتناهی، چطور آدم خسته نمی‌شود؟ از تکرار هشتادساله یک حرف؟ لحظه‌ای شک نکرده که شاید ایرادی در کارش باشد؟ این‌همه تیرگی پس چه می‌شود؟ وقتی در حال جان‌کندن هستیم، تعریفی ابدی و ازلی از مرگ می‌سازیم و برای ناکامی‌مان بهانه می‌تراشیم». بدیلی که راوی برای خلاصی از «ایده‌های کلان»، «امیدهای نامتناهی» و احتمالا «بار هستی» ارائه می‌دهد، بازگشت به زندگی معمول روزانه است که اتفاقا با حال‌وهوای کرونایی‌اش نیز مناسب‌تر است. همان «کرونایی» که از «روایتی کلان» یعنی از درویش به او سرایت کرده و حالا بعد از این دوره بیماری و انزوا درمی‌یابد که زندگی تا چه اندازه می‌تواند «غیرکرونایی» باشد. او این بار زندگی را نه در نوستالژی گذشته و نه در افق‌های آینده، بلکه آن را همچون تنفسی روزمره که می‌توان مستقیم و بدون وساطت هر ایده‌ای تجربه‌اش کرد پیدا می‌کند. «زندگی یعنی داشتن، خوشحال‌بودن، اسبابی لازم دارد، غذای خوب، خانه مناسب، معشوق که فقط در خیال نباشد، بشود لمسش کرد، و وقتی همه اینها نیست باید رفت دنبالشان، نه اینکه در کار خودت مانده باشی و تصمیم بگیری خلق را بیدار کنی».

احمد هاشمی، نویسنده کتاب «لولیا»، با طنزی قوی خواننده را تا آخرین صفحه رمان با خود همراه می‌کند و موقعیت نسل خود -نسل دهه شصت- را به‌خوبی بیان می‌کند، طنز چنان که گفته شد نه برآمده از «تفنن» که بیان ناتوانی است، بیان نسلی که به تعبیر راوی می‌خواهد در «بزنگاه‌ها» حضور داشته باشد و بیشتر از یک «سایه» ایفای نقش کند اما گویی نمی‌تواند. «نتوانستن» خود مسئله‌ای قابل تأمل است که به نظر نیچه منجر به نوعی واکنش به جای کنش، حس گناه و ظهور شکل‌های گوناگون مالیخولیا و نوستالژی و سرزنش خود و... می‌شود. چه‌بسا «وجدان معذب» راوی به دلیل همین تنش روحی و «نفس سرزنشگر» است که در ادامه از موجودی سوررئال به نام «جن» نام می‌برد. «جن» در داستان لولیا اگرچه در ظاهر موجودی غیرواقعی است اما فی‌الواقع وجدان معذب راوی است که او را دائما در معرض سرزنش و انتقاد از خود قرار می‌دهد. این پدیده غیرمعمول که اتفاقا معمول است همچون سایه همراه آدمی است و راوی را پی‌درپی معذب می‌کند. «جن» یا همان ناخودآگاه همواره و در همه‌جا و در هر زمانی مانند شبحی سرگردان در اطراف راوی حضور پیدا می‌کند تا به پراکندگی خیالات راوی بیفزاید و او را در معرض سؤال و جواب قرار دهد. جالب آن است که گفت‌وگوهای جن و راوی یا همان ناخودآگاه و خودآگاه صریح و بی‌پرده است، چراکه آن دو یکی هستند و در کلیت خود، منِ واحدی را شکل می‌دهند. «روی مبل کنار من می‌نشیند... می‌رود کنار پنجره، قصد عزیمت کرده... برمی‌گردد توی هال، پوزخندی می‌زند و رو به راوی می‌گوید خیلی ادعا داری، واقعا چرا همیشه ماجرا را جوری جلوه می‌دهی که انگار بقیه اشتباه کرده‌اند، تو خیلی منطقی برخورد کرده‌ای!».

حال کرونایی راوی به‌تدریج خوب می‌شود، اما حکایت همچنان باقی است؛ حکایت نسلی که می‌کوشد به یک حال باقی نماند بلکه حال‌های متفاوت را نیز تجربه کند تا شاید گشایشی حاصل شود. «...دیشب یک فیلم می‌دیدم. درباره زنی بود که هر شب وقتی خوابه حافظه‌اش پاک می‌شود، صبح که بیدار می‌شود باید یک فیلم درباره مشخصات خودش تماشا کند تا یادش بیاید کیست. چقدر خوب است آدم هر صبح که بیدار می‌شود، یک آدم جدید باشد». نویسنده از زبان راوی به تألمات نسلی می‌پردازد که می‌کوشد قید «حافظه» را بزند، گویا «هیچ خاطره‌ای ارزش رنج‌کشیدن را ندارد». اینکه چگونه می‌شود حافظه را از هر خاطره‌ای پاک کرد البته نیازمند خیانت حافظه است، اما به نظر راوی این کار چندان هم میسر نیست یا لااقل برای راوی به‌سادگی میسر نیست. فصل آخر یعنی روز چهاردهم کرونا، راوی که نمی‌تواند از گذشته رهایی یابد سروکارش به درویش می‌افتد، راوی درمی‌یابد که حتی اگر «خودآگاهش» تمایلی به گذشته نداشته باشد، «ناخودآگاهش» -عمو جنی- بار گذشته را به‌ناگزیر به دوش می‌کشد. آخرین تأملات راوی سویه‌ای عمیقا روان‌کاوانه پیدا می‌کند و آن عبور از فروید است، زیرا متوجه می‌شود که «دیگری» نه در درون آدمی و چه‌بسا بیرون از ذهن و در هیئت درویش ظهور پیدا می‌کند. جمله پایانی رمان بیانگر همین «عبور» است: «برمی‌گردم به خانه، درویش و عمو جنی با هم گرم گرفته‌اند، از کانال کولر صدای خنده کودکی می‌آید».

۱.۲. «دوزخ اما سرد» مهدی اخوان‌ثالث

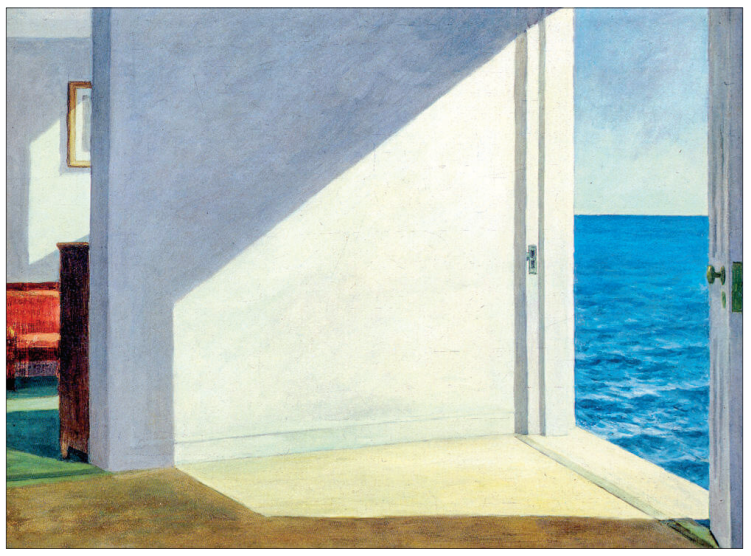

لولیا
احمد هاشمی
انتشارات روزنه

برگ سبز، کارت خودرو، معاینه فنی خودرو و کارت سوخت
خودرو پژو ۲۰۶ خاکستری روشن متالیک مدل ۱۳۸۴
شماره پلاک ۴۲ایران ۸۸۵۶۷۹
شماره شاسی ۱۳۸۰۰۴۲۸
و شماره موتور ۱۰FX5X۲۳۶۰۷۳۱
به نام **حامد امیری** با کد ملی ۰۹۴۴۹۷۸۳۳۹
در ۱۴۰۵/۰۱/۲۰ مفقود شده و فاقد اعتبار است.

شماره: ۱۴۰۵۶۰۳۰۲۰۲۶۰۰۹۷۵۴
تاریخ: ۱۴۰۵/۰۵/۱۲
قوه قضائیه
سازمان ثبت استاد و املاک کشور
اداره کل ثبت اسناد و املاک استان اصفهان
اداره ثبت اسناد و املاک اداره ثبت اسناد و املاک شمال اصفهان
هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
برابر رای شماره ۱۴۰۵۶۰۳۰۲۰۲۶۰۰۶۴۴۰ مورخ ۱۴۰۵/۰۴/۰۹ هیات اول مالکیت شهرداری اصفهان به شناسنامه شماره ملی ۱۴۰۰۰۲۷۷۲۳۲ از ششدانگ مجموعه فرهنگی به مساحت ۱۵۱۵/۷۳ متر مربع پلاک شماره فرعی از ۱۵۱۸۰ اصلی واقع در اصفهان بخش ۵ اداره ثبت اسناد و املاک شمال اصفهان سند مالکیت مشاعی با شماره ۸۳۲۹۹ مورخ ۱۳۶۶/۱۲/۰۶ (دفتر اسناد رسمی ۸۶ اصفهان) محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.
تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۵/۰۵/۲۶
تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۵/۰۶/۱۰
شناسه آگهی: ۲۲۵۰۱۵۲
حسین زمانی علویجه - رئیس ثبت اسناد و املاک ۳۴۷۶

سازمان ثبت اسناد و املاک کشور
اداره کل ثبت اسناد و املاک استان مازندران
اگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
برابر رای شماره ۱۴۰۵۶۰۳۱۰۰۱۶۰۱۲۸۹۳ هیات اول / دوم موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک محمودآباد تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی آقای / خانم فرهاد ابراهیمی فرزند عیسی بشماره شناسنامه ۴۷۱ صادره از ری سه دانگ مشاع از ششدانگ یک قطعه زمین مزروعی با کاربری کشاورزی به مساحت ۲۹ / ۱۸۵ مترمربع پلاک ۱۶۷ فرعی از ۲۶ اصلی بخش ۲ واقع در کلوسا خریداری از مالک رسمی آقای /خانم حسین صدقانی محرز گردیده است .لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می شود در صورتیکه اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند میتوانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت ۲ ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.
م.الف. ۲۲۶۵۸۷۰
تاریخ انتشار اول: ۱۴۰۵/۰۶/۱۰ تاریخ انتشار دوم: ۱۴۰۵/۰۶/۲۵
مهدی آزاد - از طرف رئیس ثبت اسناد و املاک ۳۸۹۲

سازمان ثبت اسناد و املاک کشور
اداره کل ثبت اسناد و املاک استان مازندران
اگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
برابر رای شماره ۱۴۰۵۶۰۳۱۰۰۱۶۰۱۳۲۴۳ هیات اول موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک محمودآباد تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی آقای / خانم زهرا نادی فرزند محمود بشماره شناسنامه ۵۹۶۳ صادره از تهران ششدانگ یک قطعه زمین مزروعی با کاربری کشاورزی به مساحت ۵۵ / ۲۳۴ مترمربع پلاک ۱۶۳ فرعی از ۲۶ اصلی بخش ۲ واقع در کلوسا خریداری از مالک رسمی آقای / خانم حسین صدقانی محرز گردیده است .لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می شود در صورتیکه اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند میتوانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت ۲ ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.
م.الف. ۲۲۶۵۸۷۲
تاریخ انتشار اول: ۱۴۰۵/۰۶/۱۰
تاریخ انتشار دوم: ۱۴۰۵/۰۶/۲۵
مهدی آزاد - از طرف رئیس ثبت اسناد و املاک ۳۸۹۴

سازمان ثبت اسناد و املاک کشور
اداره کل ثبت اسناد و املاک استان مازندران
اگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
برابر رای شماره ۱۴۰۵۶۰۳۱۰۰۱۶۰۱۲۸۹۴ هیات اول / دوم موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک محمودآباد تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی آقای / خانم جعفر جلالی فرزند براتعلی بشماره شناسنامه ۶۲۷ صادره از ابادان سه دانگ مشاع از ششدانگ یک قطعه زمین مزروعی با کاربری کشاورزی به مساحت ۲۹ / ۱۸۵ مترمربع پلاک ۱۶۷ فرعی از ۲۶ اصلی بخش ۲ واقع در کلوسا خریداری از مالک رسمی آقای /خانم حسین صدقانی محرز گردیده است .لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می شود در صورتیکه اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند میتوانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت ۲ ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.
م.الف. ۲۲۶۵۸۶۹
تاریخ انتشار اول: ۱۴۰۵/۰۶/۱۰
تاریخ انتشار دوم: ۱۴۰۵/۰۶/۲۵
مهدی آزاد - از طرف رئیس ثبت اسناد و املاک ۳۸۹۳